

در این کتاب از کتب قدیم است  
که در آنجا نوشته شده است

کای سقی برده ز مادر برهری  
ختم کرده مهتری و بهتری  
ماه مستی ضعیف و نازان  
بی پرویی بال نی تن لی توان  
کی رسم آخر سمرع رفیع  
کر رسد از کسی باشد بدیع  
نسبت او صیت بابا بازگویی  
زانکه نمون شد بهیا رازجوی  
که میان ما او نسبت بدی  
هر یکی را سوی لغت ره بودی  
او سبانت و مهور کدا  
در نگاره از کجا ما از کجا  
کرده موری را میان جاه بند  
که رسد در کرد سمرع بلند  
حسروا کار کدا بی کی بود  
پادشاهی بود بس صاحب جمال  
در جهان حسن بی مثل و مثال  
ملک عالم مصحف خسار او  
در نیجوی آیت دیدار او  
خی ندانم بچکس آن ذره یافت  
که نتواند از جانش بهره یافت  
روی عالم پر شد از غوغای او  
خلق را از حد شد رسو او  
گاه شب بزی برین لندی کور  
رفع کلکون فدی ماستی بروی

صعود آمدن ضعیف جان نزار  
بانی سر هجو آتش بقرار  
کفت من جبران و فرقت آدم  
بی دل و بی فوت و فوت آدم  
همچو موری باروی زور بخت  
وز صغی قوت موریم بخت  
من نه پردام نه پای هیچ حیز  
کی رسم در کرد سمرع عزیز  
بش او این مرغ عاجز کی رسد  
صعود در سمرع هرگز کی رسد  
در جهان او را خبر داران نسبت  
وصل او چه لایقی چون کس نیست  
در وصال او چون نتوانم رسید  
بر جمالی راه نتوانم رسید  
که نهم روی بسوی درکش  
یا مجرم با بسوزم در زبش  
چون نیم من مرد او با بجا بگاه  
یوسف خود با بازی جویم زناه  
یوسف کم کرده ام در جابه سار  
باز نیایم آخرش در رو کار  
که بیایم یوسف خود را زناه  
هر پریم با او من از مای بساه  
جمله مرغان چون گمگشته اند حال  
سر سب کردند از هدید سوال  
کای